



قدم

قدم

قدم









اون الیزه، قهرمان
امپراتوری، نیست؟



من اصلاً بهت
اجازه ندادم که من رو
خودمونی صدا بزنی.

من فرمانده ارشد ارتش
امپراتوری ام. سرهنگ
کلارنس خطابم کن.



الیزه؟ نه،
سرهنگ کلارنس.



خنده ریز

فکر کنم
نمیدونی الان تو چه
موقعیتی هستی.

فب فب
فب، میدونستم
میای بیرون.

اگه پنهان میموندی
کاملاً ناامید میشدم. ولی
انتظارش رو داشتم.



مُحِب، تو به زودی
مُخواهی فهمید که ما
سیمپروفل رو گرفتیم.



مبادله اسیر! شوخی
نکن. این دختر جایزه منه.
هیچ کس دیگه نمیتونه به
دستش پیاره.

من، سرهنگ کلارنس،
میخواهم با تو شاهزاده
جمهوری مذاکره کنم.



مذاکره کنی؟

انگار سرهنگ معنی
"مذاکره" رو نمیدونه.

مذاکره وقتی انجام میشه
که دو طرف موقعیت برابری
داشته باشن یا اینکه منافع
مشترکی در میون باشه.

من یه برگ
برنده دارم.





اون پیشنهاد -

تق





نزدیک؟ میفوای
شلیک کنی؟



اصلا تا حالا شلیک
کردی؟ نه، تا به حال
به کسی شلیک کردی؟

نمیتونی مگه
نه؟ امتحان کن.

قدم



بزار ببینیم میتونی
به این دستم شلیک کنی.

یه ذره هم
جلوتر نیا!



واقعا بهت
شلیک میکنم!

منتظر پی هستی؟

پوز خند



پوز خند

به این دستم
شلیک کن.



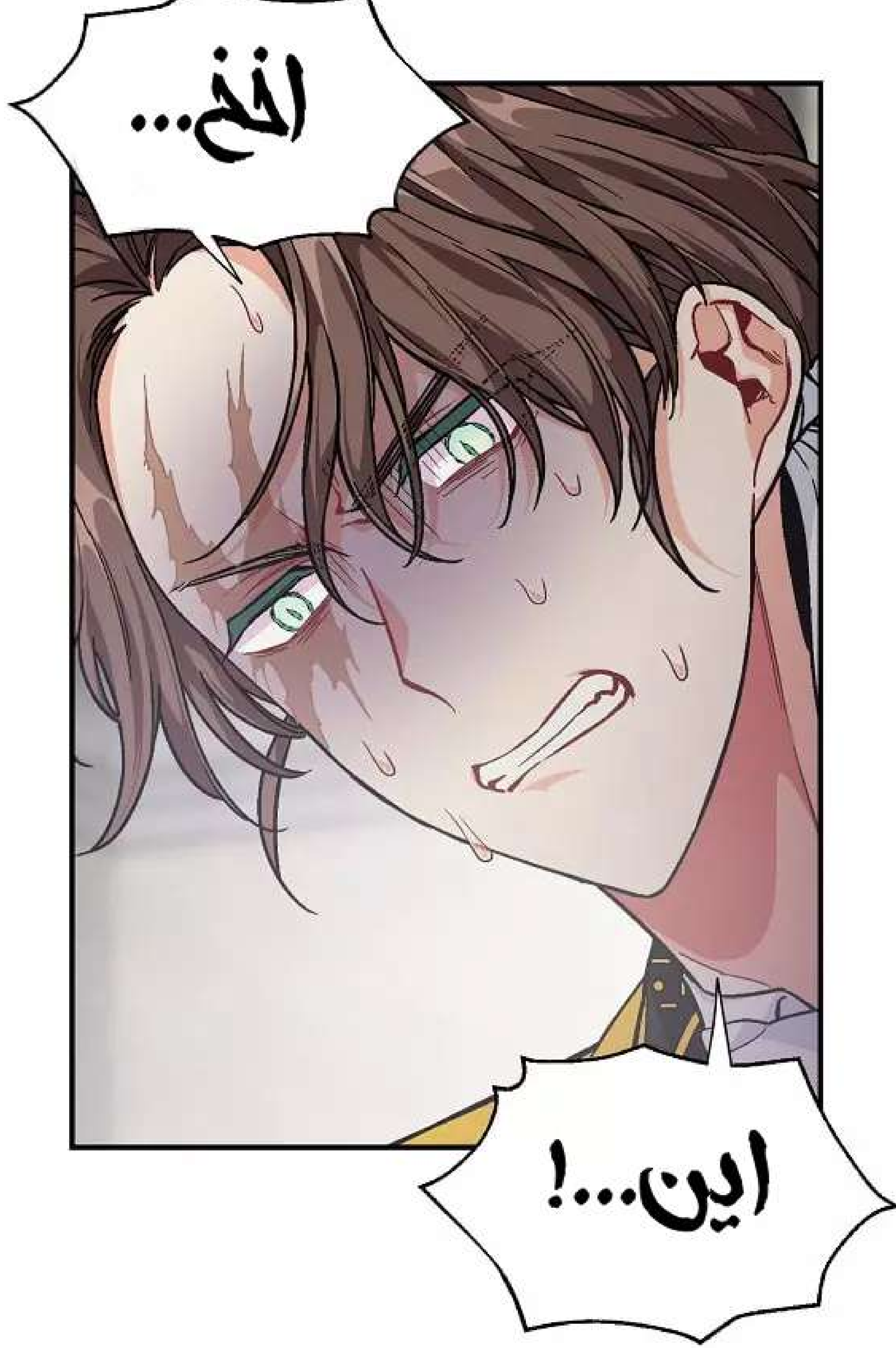
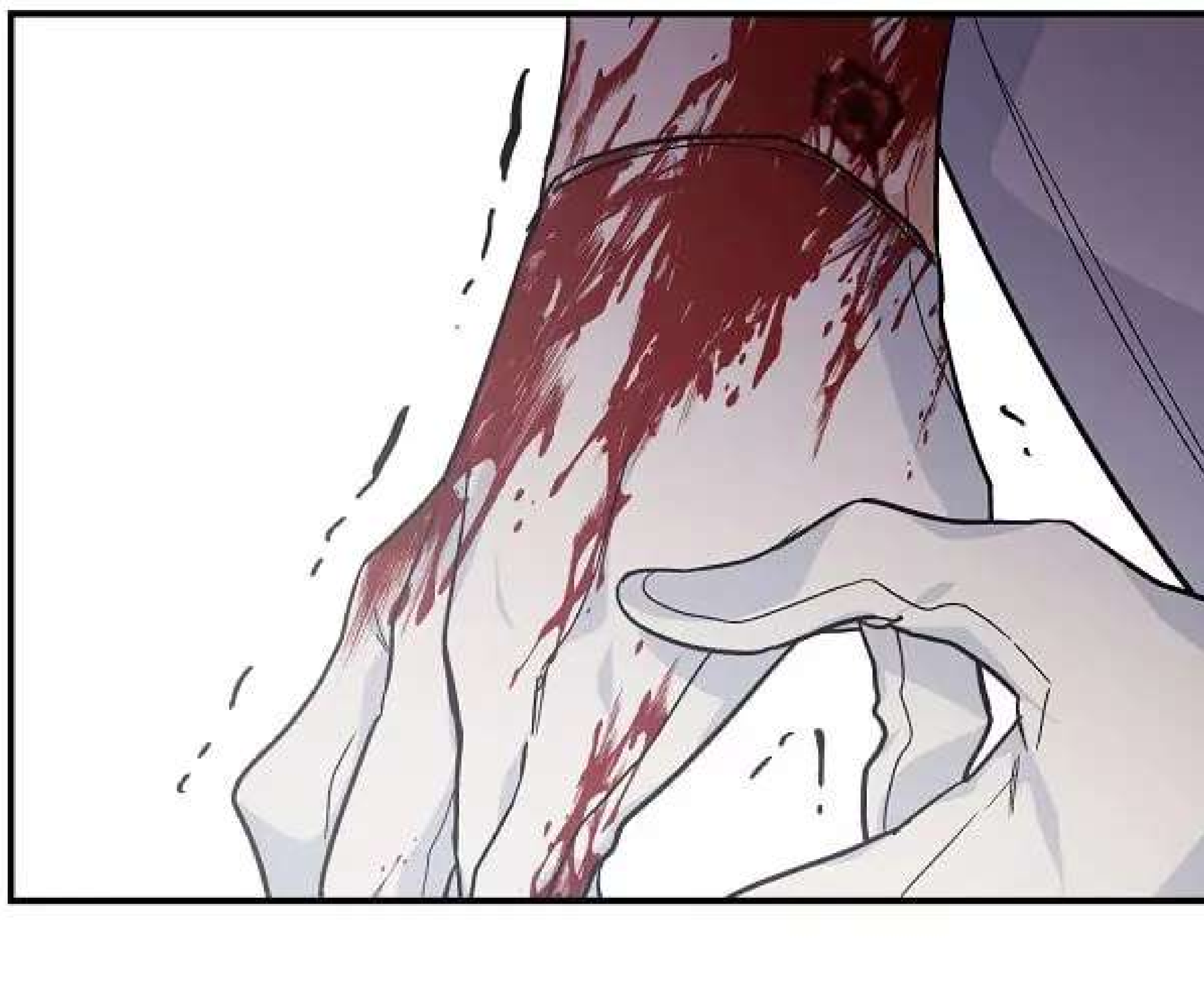
خم کردن

بند

کج

آااا!!!







بهش شلیک
میکنم!



فکر کنم به رگ اصلیش زدم،
پس باید هر چه سریع تر
درمانش کنم.

اگه با شرایط موافقت کنین
من تسلیم میشم و تفنگمو
میارم پایین.



الفخ...!

خوبه. فهمیدم!

لعنتی! هر کاری
بذوای میکنم!



نمیتونم
به مرفاش
اعتماد کنم.

به آزادی و
برابری قسم بخور.

آزادی و برابری باورهای
جمهوری فرانسه ان. و ارزش
اون کلمات از شمشیر هم
قوی تره.

مطمئنم اگه جلوی
سربازات به آزادی و برابری
سوکند بفری سر مرفت
میمونی.

عاج...!

فهمیدم!

لعنت...!

به آزادی و
برابری قسم بهت
قول میدم!

به افراد قوی
بیمارستان کاری
ندارم! حالا اسلحه ست
رو بیار پایین!

هااا-

تموم شد...

والا حضرت! فون...!

عاج...!



عجله کنین
بگیرینش!

تلیپ

دستات رو بزار
پشت سرت!



یه مورد
اضطراری!

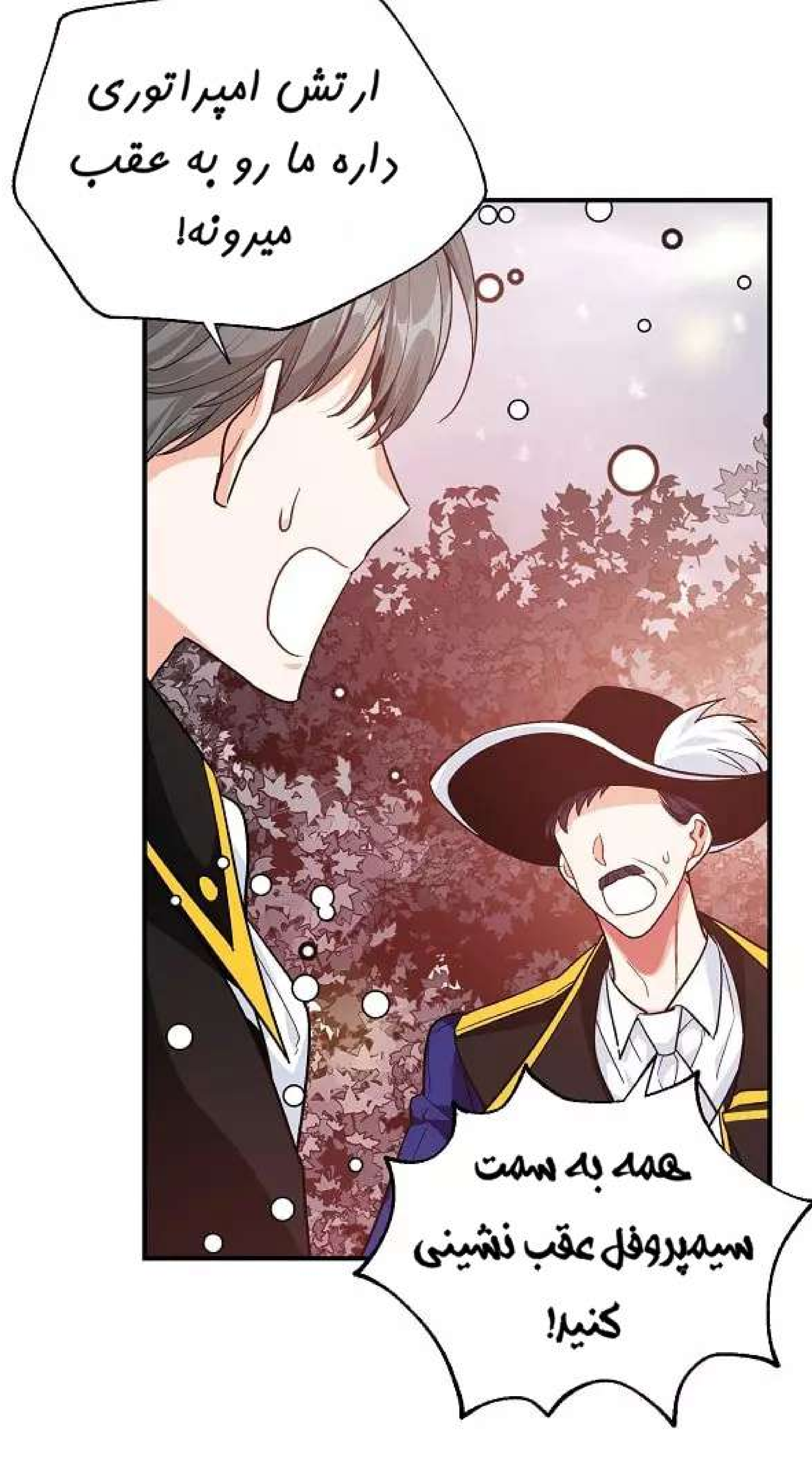


ارتش امپراتوری داشت به
سمت شرق میرفت ولی الان
داره به سمت ما لشکرکشی
میکنه!

چی؟!



کلارنس رو به
سیمپروفل ببرید!





نامزد ولیعهد؟

بانو کلارنس
گم شدن؟

هر گوشه کناری
رو بگردین!

پتکو

پتکو

الیزه!

عالیجناب،
تعقیب کردندشون بیشتر
از این خطرناکه!







